



مقطع تحصیلی: کاردانی <input type="checkbox"/> کارشناسی <input checked="" type="checkbox"/> رشته: معماری ترم: دوم سال تحصیلی: ۱۳۹۸-۱۳۹۹	
نام درس: فرم در معماری نام و نام خانوادگی مدرس: معصومه حیدری مقدم	
آدرس email مدرس: arc_mas2006@yahoo.com تلفن همراه مدرس: 09124893080	
جزوه درس: فرم معماری	مربوط به هفته: اول <input checked="" type="checkbox"/> دوم <input type="checkbox"/> سوم <input type="checkbox"/>
text: دارد <input checked="" type="checkbox"/> ندارد <input type="checkbox"/>	voice: دارد <input type="checkbox"/> ندارد <input type="checkbox"/>
power point: دارد <input type="checkbox"/> ندارد <input checked="" type="checkbox"/>	
تلفن همراه مدیر گروه:	
بسمه تعالی	
مقدمه:	
<p>ساختن و فهمیدن آثار هنرهای تجسمی موضوع اصلی مبانی هنرهای تجسمی است. زندگی انسان بر اساس ارتباط هایش با جهان پیرامون و با هم‌نوعانش شکل می‌گیرد. زبان وسیله ارتباطی بسیار مهمی برای انسان هاست اما فقط دانستن زبان و یا توانایی سخن گفتن برای ایجاد ارتباط میان آدمها کافی نیست. بلکه برخورداری از قوه‌ی شنوایی و دانستن کلمات مشترک نیز لازم است. با این حال گاه دو یا چند نفر که از زبان مشترکی برخوردارند منظور یکدیگر را به درستی متوجه نمی‌شوند. به همین دلیل شناختن زبان و قواعد آن و طرز بکاربردن صحیح کلمات نیاز به آموزش دارد. با توجه به این مقدمه باید گفت درک درست یک اثر تجسمی تا حدود زیادی بستگی به شناختن و درک کردن ابزار و عناصر هنر تجسمی دارد با این تفاوت که برای آموختن زبان نوشتاری قواعد شناخته شده و دقیقی وجود دارد. اما زبان عناصر هنر تجسمی بسیار پیچیده تر و دشوارتر است. در این میان چشم به عنوان عامل دیدن و نگاه کردن نقش اصلی را در فراگرفتن زبان هنر تجسمی دارد. زیرا دیدن امکان تجربه‌ی مستقیم و بدون واسطه‌ی واقعیت و اشیاء پیرامون را برای ما فراهم می‌کند. به همین دلیل ما معمولاً به چشم‌هایمان بیش از سایر اعضاء و اندم حسی خود برای فهمیدن واقعیت اطمینان داریم.</p>	
تفاوت دیدن و نگاه کردن	
<p>در یک معنای کلی عمل دیدن واکنشی طبیعی و خود به خود است که عضو بینایی در مقابل انعکاس نور از خود نشان می‌دهد در حالی که انسان عمل نگاه کردن را به طور ارادی و برای مقصودی خاص انجام می‌دهد. در عمل دیدن انسان به طور طبیعی رنگ - شکل - جهت - بافت - بعد و حرکت اشیاء را به وسیله پیام‌های بصری دریافت می‌کند. در حالی که در نگاه کردن علاوه بر دیدن اشیاء به روابط و تناسبات میان آنها دقت می‌کند. بنابراین میتوان گفت نگاه کردن یک روایت ارادی است و نوعی جست و جوی بصری محسوب می‌شود. در حالی که دیدن واکنش طبیعی عضو بینایی به نور است که در شرایط مساعد به طور خود به خود انجام می‌گیرد.</p>	
<p>اهمیت دیدن به این دلیل است که ما معمولاً تصاویر اشیاء را نزدیک‌ترین و درست‌ترین نشانه برای درک خصوصیات آنها می‌دانیم. به طوری که با نگاه کردن تصویر یک شیء می‌توانیم بفهمیم که ویژگی‌ها و امکانات آن چیست، در حالی که با شنیدن نام اشیاء و یا حتی توصیفی که از آنها می‌شود نمی‌توان آن‌ها را درک کرد. باید به خصوصیات آنها پی برد.</p>	
<p>با این توضیحات می‌توان پی برد که آشنا شدن با مبانی هنرهای تجسمی تا چه اندازه می‌تواند در درک درست جهان بصری مؤثر باشد. به ویژه این که در دوره معاصر، فراوانی رسانه‌های ارتباط بصری از قبیل کتاب‌های تصویری، تبلیغات، عکس،</p>	

قابل توجه مدرسین محترم: حداقل ۴ صفحه در هر هفته برای ارائه محتوای درس و یک صفحه برای خلاصه درس و نمونه سولات در نظر گرفته شود.



تلویزیون، سینما و رایانه زندگی روزمره ما را مشحون از تصاویر کرده است و به این دلیل اهمیت آموختن مبانی هنرهای تجسمی کاملاً بدیهی به نظر می‌رسد، علی‌الخصوص برای کسانی که می‌خواهند تحصیل و کار خود را با فعالیت در زمینه هنر تجسمی ادامه دهند

برای ساخت تصویر و همچنین درک و لذت از آن لازم است درست دیدن و خوب دیدن را فرا گرفت و تمرین کرد. تا اینجای کار حیطه عمل هنرمند و تماشاگر در برخورد با تصویر یکسان است. اما از این مرحله به بعد یعنی از زمانی که ذهن داده های بصری را تجزیه و تحلیل می‌کند و آنها را مبدل به مفهوم و احساس می‌کند برداشت‌ها متفاوت می‌شود. در حقیقت این چشم (مجموعه بافت های فیزیولوژیک) نیست که می‌بیند بلکه ذهن است که تصویر افتاده بر شبکه را تبدیل به مفهوم و احساس می‌کند و بهتر بگوییم آن را می‌بیند. برخی از صاحب نظران به آن "چشم ذهن" لقب داده اند. لذا حس بینایی متشکل از اجزای فیزیولوژیک و سلسله اعصاب و روان است که سبب دیدن می‌شود. بر این اساس نحوه دیدن یک هنرمند هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی با یک انسان معمولی متفاوت جلوه می‌کند. در بعد کمی، هنرمند با وقوف بر ضوابط علمی در تصویر و شناخت از روابط بصری و نیروهای تصویر، به ادراکی بالاتر و عمیق تر از ادراک مخاطبین عادی دست می‌یابد و در بعد کیفی هنرمند با دیدن پدیده های بصری در روند ذوقی آنها را مبدل به نقش مایه های زیبایی شناختی می‌کند و از اینجاست که ادراک زیبایی شناسانه و هنرمندانه آغاز می‌شود. به عنوان مثال یک پرده در قفس، برای فردی معمولی زیبا به نظر می‌آید اما برای یک هنرمند ضمن زیبایی، ممکن است یا زندانی در بند را نیز تداعی کند. یک سرو در دید انسانی معمولی زیباست اما از دید هنرمند ضمن زیبا بودن، تمثیلی از انسانی بی تعلق و آزاده هم هست. اینگونه تداعی‌ها نتیجه تفاوت کیفی در دیدن است. در حقیقت می‌توان گفت، آدم‌های معمولی می‌بینند اما هنرمندان نگاه می‌کنند.

به طور کلی می‌توان گفت همه هنرهایی که به صورت بصری ارائه یا دیده می‌شوند و با تصویر سر و کار دارند، اصول و مبانی مشترکی دارند که «مبانی هنرهای تجسمی» یا «مبانی هنرهای بصری» نامیده می‌شوند. بنابراین در مبانی هنرهای تجسمی الفبای تجسم یا تصویر کردن و همچنین درک آثار هنرهای تجسمی را تجربه خواهیم کرد.

دستور زبان شناخت مفاهمی بصری به دو بخش اصلی عناصر بصری و روابط بین آنها تقسیم می‌شود.

عناصر: نقطه، خط، سطح، حجم، بافت، نور، رنگ

نیروها: تعادل، توازن، تقارن، تضاد، تناسب، ریتم، حرکت ...

عناصر بصری (نقطه، خط، سطح، حجم، بافت) قابل اندازه گیری و محاسبه هستند؛ اما پدیده نور و رنگ چون مرتباً دستخوش تغییر و تحول است اندازه گیری آن به سهولت غیر ممکن و گاه بعید است.

نقطه:

مفهوم ریاضی نقطه: نقطه از دیدگاه ریاضی، عنصری است که هیچ گونه بعدی ندارد؛ ابتدا و انتهای خط قرار دارد و از تقاطع دو خط بوجود می‌آید. بدین لحاظ ذهنی است و غیرقابل رؤیت؛

مفهوم هنری نقطه: از دیدگاه هنرهای تجسمی، نقطه ساده ترین واحد تقلیل ناپذیر ارتباطات بصری و مبدا پیدایش فرم است.

نقطه نسبی است؛ شکل و اندازه آن، در موقعیت های مختلف تغییر می‌کند. ممکن است به هر شکل هندسی ظاهر بشود و یا اصلاً شکل هندسی نداشته باشد

نقطه مبدا پیدایش فرم می‌باشد. وجود یک نقطه، مبین مکانی در فضا است. معمول ترین شکلی که می‌توان برای نقطه قائل شد گرد بودن است. نقطه ی چهارگوش یا مثلثی شکل به ندرت در طبیعت پیدا می‌شود (نقطه در معنای عام

بنابراین محدوده ی فضا یا سطح که همان کادر است نقش تعیین کننده ای در تشخیص دادن نقطه تجسمی و معنا پیدا کردن آن دارد (نسبت آن به کادر حائز اهمیت است). در صورتی که اندازه لکه یا عنصر بصری نسبت به کادر به قدری کوچک باشد که به طور معمول نتوانیم جزئیات آن‌ها را به صورت سطح یا حجم تشخیص بدهیم، می‌توانیم به آن نقطه تجسمی یا بصری بگوییم. نقطه میتواند مثبت و یا منفی باشد. از طریق نقاط مثبت یا منفی یا تضاد تاریکی و روشنی جلوه های بصری زیبا ایجاد میشود.

قابل توجه مدرسین محترم: حداقل ۴ صفحه در هر هفته برای ارایه محتوای درس و یک صفحه برای خلاصه درس و نمونه سولات در نظر گرفته شود.



نقطه مثبت = کادری سفید که نقطه سیاه رنگی در آن وجود دارد
نقطه منفی = کادری سیاه رنگ که نقطه سفید در آن وجود دارد.

یک نقطه کوچک در خود انرژی ذخیره شده بسیاری دارد که چشم را به طرف خود جلب می کند و به عنوان آغاز یک تجربه بصری، در راه شناخت مبانی ارتباطات بصری به کار گرفته می شود؛ از این لحاظ برای نشان دادن عنصر تاکید مورد استفاده قرار می گیرد. مفاهیمی چون، تجمع و تفرق را نیز می توان توسط نقطه به مخاطب منتقل کرد.

نقطه ی مدور، انرژی تصویری متراکمی را در درون خود زندانی کرده، برعکس نقطه ای به شکل مربع یا مثلث یا شکل های مشابه، انرژی تصویری را در جهت یا جهات اضلاع خود هدایت می کنند.



نقطه در تفکر غرب، موجودی موهم است. مضامین آن حذف شده و به صورت نیرویی به آن توجه می شود اما در تفکر شرق نقطه وحدت و هماهنگی ایجاد می کند، مرکزیت همیشه با نقطه است همان طور که در دایره حرکت بر اساس نقطه است. شمس همان نقطه نورانی است.

صدای نقطه: صدای آن از نظر مفهومی سکوت است. نقطه را می توان پایان همه چیز دانست که در این صورت بار مفهومی منفی خواهد داشت ولی از طرفی همین نقطه پایانی می تواند آغازگر رابطه یا جمله یا مفهومی تازه باشد که در این صورت دارای معنای مثبت است.

اگر چه نقطه از نظر نمادین ساکت و بی صداست ولی از نظر بصری وقتی نقطه ای در یک کادر قرار می گیرد بخاطر جاذبه بصری زیاد سرو صدای بسیاری دارد؛ و برای خاموش کردن صدای آن تنها می توان عناصر بصری دیگر در کنارش قرار داد.

از نظر عرفانی نقطه نشانگر زمان بی آغاز و بی پایان و ازلی و همچنین خداوند است.

با توجه به تعریف ها و نمونه هایی که از نقطه آورده شده است اشاره به این مطلب بسیار اهمیت دارد که اندازه نقطه در طبیعت متناسب با محیط و فضایی که در آن قرار گرفته است تعریف شود. این مفهوم (تناسب) را در مراجعه مستقیم به طبیعت به خوبی درک می کنید بعنوان مثال یک پنجره روشن در شب از فاصله دور یک نقطه محسوب می شود. گرچه ابعاد واقعی پنجره بزرگ است اما از فاصله دور در فضایی بزرگ یک نقطه نورانی، به حساب می آید. حال اگر فاصله خود را از پنجره کم کنیم تا جاییکه در کنار آن قرار بگیریم آن پنجره دیگر نقطه نورانی به حساب نمی آید و یک سطح بزرگ دیده می شود. نظیر این قبیل مثالها را در طبیعت بسیار دیده ایم.

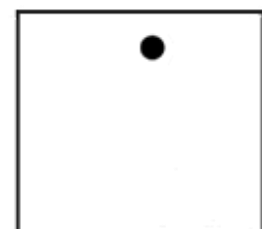
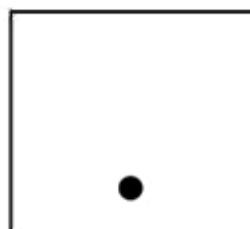
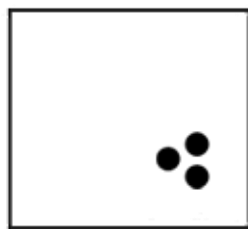
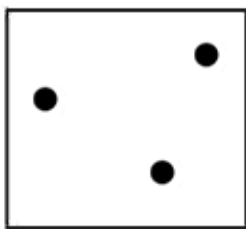


یک تکه ابر در آسمان و یا تک درختی بر روی تپه از فاصله بسیار دور در فضای بزرگی که قرار دارند نقطه محسوب می شوند. بنابراین در طبیعت یک نقطه ممکن است سر یک سوزن، یک سیب، ستاره ای در آسمان، قایقی در دریا، ردپایی بر روی برف و... باشد.



با توجه به آنچه گفته شد نتیجه می گیریم نقاط در صفحه متناسب با جایگاه قرارگیریشان بر کادر خود تأثیر می گذارند و علاوه بر این از کادر خود نیز متأثر هستند. همچنین نقاط بر روی یکدیگر نیز نیرو وارد می کنند. از طرفی نزدیکی نقاط به یکدیگر باعث ایجاد تمرکز و تأکید بصری می شود چرا که انرژی هدایت شده از طرف نقاط تجسمی به سوی مخاطب چند برابر شده و در نتیجه توجه بیننده را بیشتر به سمت خود جلب می کند.

بسته به این که نقطه بصری در کجای کادر قرار گرفته باشد، موقعیت های متفاوتی را به وجود می آورد. با توجه به محل قرار گیری، مفاهیم مختلفی را القا می کند. یک نقطه روابط محدود ساده ای با اطراف خود دارد و به همان نسبت توجه مخاطب را به خود جلب می کند. اما چنانچه نقاط بصری متعددی در یک کادر وجود داشته باشند، بر اساس روابطی که از نظر شکل، اندازه، تیرگی، روشنی، رنگ، بافت، دوری و نزدیکی با یکدیگر دارند تأثیرات بصری متفاوتی به وجود خواهند آورد. گاهی ممکن است نقطه به عنوان کوچک ترین بخش تصویر تلقی شود. در این صورت در اثر تراکم نقطه های تیره، تیرگی حاصل می شود و در اثر پراکندگی آنها روشنی دیده می شود. با تکرار و تغییر اندازه نقطه در ترکیب های مختلف به مفاهیمی از تراکم، انبساط، ریتم و حرکت دست پیدا می کنیم.



مفهوم تجمع و تفرق

حس سبکی و سنگینی توسط نقطه

می دانیم که نقطه ها علاوه بر تأثیر به محیط، بر یکدیگر نیز تأثیر می گذارند و دارای نیرو هستند دو نقطه که دارای اندازه های یکسانی هستند بطور مساوی به یکدیگر نیرو وارد می کنند. با تغییر فاصله این نقاط نسبت به هم نیروی وارد شده و کشش آنها به یکدیگر نیز تغییر می کنند.

قابل توجه مدرسین محترم : حداقل ۴ صفحه در هر هفته برای ارایه محتوای درس و یک صفحه برای خلاصه درس و نمونه سولات در نظر گرفته شود.



دو نقطه با اندازه های متفاوت دارای نیروی متفاوتی هستند و نقطه بزرگتر دارای نیروی بیشتری نسبت به نقطه کوچکتر است. در نتیجه نقطه بزرگتر، نقطه کوچکتر را به سمت خود جذب می کند. بنابراین برای ایجاد تعادل باید تعداد نقطه ها در سمتی که نقطه کوچکتر قرار دارد بیشتر باشد تا انرژی دو نقطه کوچک با انرژی نقطه بزرگ برابری کند و صفحه را از عدم هم وزنی خارج کند.

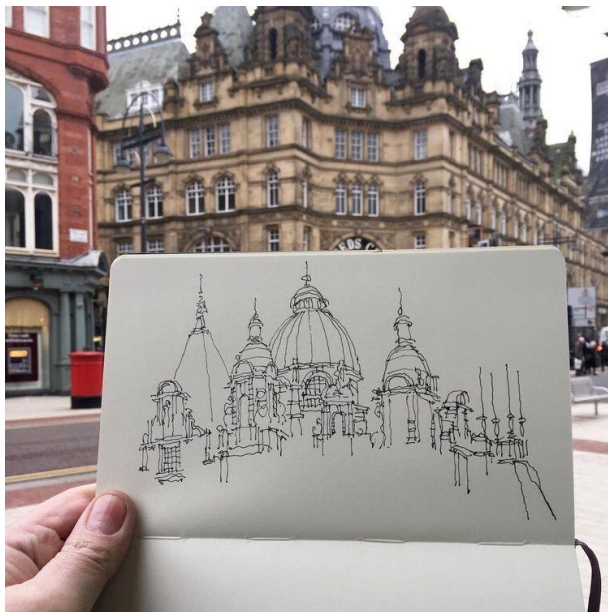
انواع مفاهیم نقطه در کادر

- ۱- نقطه در مرکز کادر = تعادل
- ۲- نقطه در نیمه بالا کادر وسط = سبکی
- ۳- نقطه در وسط نیمه پایین = سنگینی
- ۴- نقطه در گوشه های بالا کادر = عدم تعادل
- ۵- نقطه در گوشه های پایین = انزوا، گوشه نشینی و تنهایی

یکی از مباحث مورد آموزش در این درس ترسیم فضای پیرامون می باشد. دانشجویان معمولاً باید اسکیس دست آزاد را آموخته و تا حدودی به چگونگی آن بپردازند. ولی به ندرت به آنها گفته می شود که چه چیز را باید طراحی کنند و چرا. دانشجویان بهتر است طراحی را از بناهای موجود آغاز کنند چرا؟

۱- آنها به طراحی موضوعی می پردازند که خود به آن تمایل داشته و برای بررسی آن نیز آماده هستند.
۲- از چشم و ذهن نیز مانند دست استفاده می کنند. هم چنین قوه ادراک ما تنظیم شده و می توانیم به طبقه بندی مشاهدات دیداری خود بپردازیم.

۳- مشاهده دقیق بناها و فضاهای موجود یکی از بهترین روشهای یادگیری در طراحی معماری است.
بارزترین راه اثبات ارزش اسکیس دست آزاد در جهت توسعه و پیشرفت مهارت های ترسیمی و معماری مقایسه آن با عکس است. یک اسکیس می تواند دریافت های ما را نشان دهد و به بخش های خاصی از آن می توان بیشتر اهمیت داد ولی در یک عکس همه چیز با تاکید یکسان نمایش داده می شود.



قابل توجه مدرسین محترم: حداقل ۴ صفحه در هر هفته برای ارایه محتوای درس و یک صفحه برای خلاصه درس و نمونه سولات در نظر گرفته شود.



خلاصه جلسه اول

معماری پدیده ای است ملموس و واقعی است زنده، که انسان به مدد آن پایگاهی در فضا و زمان پدید می آورد و بدین نحو وجود خویش را معنادار می نماید. پس معماری به معماری به معنای وجودی متوجه است. معانی وجودی از پدیده های طبیعی و انسانی و معنوی نشأت میگیرند و در قالب نظم و شخصیت به ادراک در می آیند. امروزه انسان سخت نیازمند آن است که معماری را چون پدیده ای ملموس، دوباره به چنگ آورد. فرم، یکی از مقوله های اساسی آفرینش معماری به شمار می آید. میزان موفقیت زیبا شناختی تابعی است از میزان موفقیت فرم در انتقال محتوا. امروزه پدیده ی جالب توجهی در عرصه ی خلق فضا و کانسپت به وقوع پیوسته است. داخل ساختمان بعنوان جزئی از پیکره و حجم بنا دیده شده و حجم تنها پوسته سامان یافته از بنا بر مقتضیات عملکردی نیست، بلکه از در هم تنیدن سطوح پدید می آید که گاهی نیز همچون نوار موبیوس از برون به درون واز مکانی به مکان دیگر منتقل میشوند. فضای داخلی ثابت نیست و حرکت جزء جدایی ناپذیر فضا و کالبد معمارانه است. پس می توان فرم را زبان فضا دانست؛ چراکه آنچه رامعماران در فضا می خواهند بیان کنند با توجه به فرم بیان می کنند. عناصر فرم و فضا همراه یکدیگر واقعیت معماری را تشکیل می دهند. وقتی فضا توسط عناصر تشکیل دهنده فرم شروع به حبس شدن، شکل گرفتن و سازماندهی شدن می کند، معماری بوجود می آید.

با توجه به مقدمه ای که در بیان ضرورت شناخت فرم به عنوان عامل سازماندهنده فضای معماری ارایه شد به اهمیت شناخت سایر عناصر تشکیل دهنده معماری و هنرهای تجسمی می توان دست یافت. در نتیجه در ابتدا عناصر اولیه و الفبای زبان بصری و معماری را بررسی کرده و در مباحث بعدی به طور مفصل به آفرینش فرم و فضا و نحوه سازماندهی فرم معماری پرداخت می شود. در این جلسه عناوین تعریف نقطه به عنوان اولین عنصر ساخت فرم و فضا و مفاهیم نقطه در کادر بیان شد.

تمرین: نقطه به عنوان مولد عمده فرم، مبین مکانی در فضا است. نقطه کانونی دکوراسیون یک خانه بخشی از معماری داخلی خانه (همچون پنجره، شومینه یا دیوار) و یا جزئی از دکوراسیون خانه (همچون تابلو، لوستر، کتابخانه و...) است که به محض ورود افراد به خانه توجه آن ها را به خود جلب می کند؛ نقطه ای که دکوراسیون به سمت آن چیده میشود، خطوط دکوراسیون به آن همگرا می شوند و در یک عبارت کوتاه: نقطه کانونی در دکوراسیون مرکز توجه خانه است. از دانشجویان خواسته می شود که دو پرسپکتیو یک نقطه ای ترسیم کنند که نقطه کانونی مورد نظر در فضای داخلی نقطه گریز پرسپکتیو ترسیم شده باشد.

